

آلوده‌انگاری کریستوا و بدن‌مندی در بلوغ دختران (تحلیل سه رمان نوجوان)

فاطمه رقایب‌پور*

نگین بی‌نظیر**

چکیده

باتوجه به انسان به‌مثابه مُدرکی بدن‌مند و بدن به‌مثابه پدیده‌ای فرهنگی-اجتماعی؛ مفاهیم بدن فرهنگی، ریخت و سلوک بدنی، بدن مقدس و ناپاک، اُبژه-بدن، اُبژه-بدن و سوژه-بدن در گفتمان‌های مختلف، طرح و ارزش‌گذاری شد. نظریه‌ی آلوده‌انگاری ژولیا کریستوا به‌رابطه‌ی زبان، سوژه و امر آلوده/ طردشده می‌پردازد. آلوده‌انگاری، فرایند واپس‌زدن امری است که سوژه آن را آلوده می‌داند و با این تمهید در پی آن است تا از حریم سوژکتیویته‌ی خود دفاع کند. سوژکتیویته‌ای که در برون‌ریزی‌ها و برون‌افکنی‌های زبانی آن را آفریده است. از آنجاکه امر آلوده همیشه به‌نوعی وجود دارد، کشمکش سوژه و آلودگی نیز همیشه برقرار است. سوژه‌ی در فرایند، در زبان و به‌واسطه زبان با بدن خود و دیگران یا اُبژه‌های دیگر ارتباط برقرار می‌کند. جستار حاضر باتوجه‌به تجربه‌ی امر بدنی در گفتمان جامعه‌شناسی به تحلیل نظریه‌ی آلوده‌انگاری کریستوا و اُبژه-بدن سوژه/ دختران در رمان‌های هستی از فرهاد حسن‌زاده، سنجاب‌ماهی عزیز از فریبا دیندار و روزنوشت‌های درخت ته‌کلاس از شادی خوشکار می‌پردازد و نشان

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی fatemeh.raghayebpour@gmail.com

** استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان neginbinazir@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)

می‌دهد که چگونه امر/ نظم نمادین، بدن سوژه‌ها را در فرایند بلوغ و به‌ویژه در مواجهه با خون قاعدگی، نامقدس، ناپاک و آلوده می‌انگارد. باور به ابژگی بدن، به/ در اشکال و حالت‌های تهوع، پنهان‌کاری، واپس‌زدن، گریز، انکار، وحشت و شرم‌ساری سوژه‌ها نمود می‌یابد. موقعیت بدنی جدید به‌مثابه امر آلوده، طرد و به حاشیه رانده می‌شود؛ این آلوده‌انگاری هم امکان زیست بدنی متعارف و معقول را در دوره‌ی نوجوانی از نوجوان سلب می‌کند و هم او را در ترس و نگرانی چگونگی گریز از این آلودگی نگه می‌دارد. واژه‌های کلیدی: آلوده‌انگاری، امر مطرود، تجربه‌ی بدنی، رمان نوجوان، ژولیا کریستوا.

۱. مقدمه

انسان به‌مثابه کنشگر از طریق بدن یا با مدیوم آن، خود و جهان پیرامون و ابژه‌های دیگر را درک می‌کند و هویت می‌یابد. بدن‌مندی^۱ به‌عنوان مقوله‌ی هستی‌شناختی به ساخت صورت‌بندی‌های اجتماعی کمک می‌کند، «در همه‌ی دوره‌های تاریخی و در همه‌ی نقاط جهان، بدن‌ها با سطوح متفاوت و متقاطع‌ی از التزام ساخته می‌شوند... همان‌طور که شیوه‌های غالب حیات ما انتزاعی شده‌اند، بدن‌های ما برای فرایند عقلانی‌شدن، شیء‌شدن، کالایی‌شدن و مدیریت فرهنگی-سیاسی بازتر شده‌اند» (کریگان، ۱۳۹۶: ۲۲ و ۲۱). جامعه‌شناسی بدن «نشان‌دهنده‌ی اهمیت رابطه با دیگری در شکل‌دادن به بدن‌مندی است. جامعه‌شناسی به‌خوبی نفوذ تعلق‌های فرهنگی و اجتماعی را در تبیین رابطه با بدن نشان می‌دهد، افزون‌بر این، قابلیت انطباق کنشگر را نیز کنار نمی‌گذارد... به‌کاربردن بدن در امتداد هستی انسان، به‌دور از آن که حاصل سازمان‌یافتگی‌های زیست‌شناختی و غریزی باشند، بیشتر از نوعی نمادشناسی اجتماعی و فرهنگی تبعیت می‌کنند» (لوبروتون، ۱۳۹۶: ۹۶ و ۹۵).

مطالعات بدنی در جامعه‌شناسی در سه سطح، مقوله‌بندی می‌شوند: ابژه-بدن^۲، ابژه-بدن^۳ و سوژه-بدن^۴. در دسته‌ی اول، بدن به‌عواملی برای ظهور سازوکار گفتمان قدرت و

^۱ Embodiment

^۲ Body object

^۳ Body abject

^۴ Body subject

چگونگی اعمال رژیم‌های انضباطی برای تثبیت اقتدار نهادهای قدرت بدل می‌شود. از سوی دیگر هنجارهای اجتماعی و نظارت عرفی نیز بدن را در فرم اَبژه‌ای مطابق با قواعد بیرونی شکل می‌دهند، عادت‌واره‌ها و سلوک بدنی نیز در قالب فضا و مکانی اجتماعی فرهنگی به شکل‌دهی بدن‌ها می‌پردازند. در مفهوم دوم (بدن اَبژه)، حامل دو بار معنایی مقدس و نامقدس است و زمانی خود را نشان می‌دهد که از حدود بدنی بگذرد. بدن سوژه نیز به فرد و تجربه‌ی فردی بازمی‌گردد و به شکل‌های متفاوتی بروز و نمود می‌یابد و منطبق با اجتماع نیست (رک. کریگان، ۱۳۹۶: ۲۷-۲۳۱). در رویکرد بدن به‌مثابه برساختی اجتماعی، رضایت‌مندی یا حس شرمساری و ناخوشایندی به بدن ارتباط تنگاتنگی با روابط اجتماعی دارد. گیدنز معتقد است «زنان براساس ویژگی‌های جسمانی‌شان مورد قضاوت قرار می‌گیرند و این احساس شرمساری نسبت به بدن با انتظارات اجتماعی رابطه‌ی نزدیکی دارد» (موسوی، ۱۳۹۶: ۴۴). اندام‌های انسانی بسته به کاربردشان در جوامع مختلف ارزش‌گذاری و بازنمایی می‌شوند. شکم، اندام جنسی و اندام‌های تحتانی از بی‌ارزش‌ترین اعضای بدن هستند، خروجی‌های این بخش از بدن (مدفوع یا خون)، پست، منجرکننده و بی‌ارزش‌اند. مری داگلاس «بدن را بازنمودی از هرگونه نظام کامل‌شده می‌داند. مرزهای بدن بازنمودی از مرزهایی هستند که تهدید می‌شوند یا می‌شکنند. درک مناسب مربوط به مدفوع، شیر مادر، آب دهان و خون قاعدگی بدون در نظر گرفتن بعد نمادین بدن به‌مثابه جامعه امکان‌پذیر نیست. بدن انسانی در مقیاسی کوچک، قدرت‌ها و خطراتی را که به ساختار اجتماعی نسبت داده می‌شود، بازتولید می‌کند» (لوبروتون، ۱۳۹۶: ۱۰۲ و ۱۰۳).

در فرهنگ قبایل بدوی و نیز در فرهنگ معاصر، بدن بستری است که هم آیین‌ها و امور معنوی بر آن حک و بازنمایی می‌شود و هم تولیدکننده‌ی محصولات نامقدس است. «در فرهنگ روزمره و آیینی، مواد زاید بدن در کانون گرایش مسحورانه و اشمئزاز قرار دارند... خون قاعدگی بسته به بستر خود معمولاً زایده‌ای متعفن یا مقدس، نیرومند یا ضعیف است» (کریگان، ۱۳۹۶: ۳۵)، این نگاه دوگانه، ریشه در باور انسان ابتدایی به

خون دشتان/ قاعدگی، سردرگمی او از چیستی و چگونگی آن و نظمی بود که در بروز آن می‌دید و نیز ریشه در آیین‌ها و ادیان یکتاپرستی و غیر آن دارد که عمدتاً زن را در چنین دورانی ناپاک می‌شمردند و بر سترده‌شدن او از ناپاکی تأکید داشتند. آنچه باعث شده دشتان و هم‌بسته‌های معنایی مفهومی آن در لفافه قرار گیرد، جدا از زمینه‌های فرهنگی، باورهای کهنی است که در ناخودآگاه انسان نقش بسته است. پدیده‌ی «دشتان به‌عنوان یک پدیده‌ی جنسیتی مربوط به زایش و جنسیت جایگاه خاصی در اسطوره‌ها دارد... در همه‌ی داستان‌های پیدایش دشتان، یک کلمه بسیار تکرار می‌شود و آن تابو است» (زرکلی^۱، ۱۳۹۳: ۱۷۸ و ۱۷۹).

در آیین‌های مذهبی، آموزه‌های دینی و حتی عرفانی، زن حائض را نجس و پلید می‌دانند. استعمال واژه «لعنت ماهیانه» نگاه تحقیرآمیز به این پدیده را نشان می‌دهد. «از دوران بلوغ تا سن یائسگی، زن صحنه‌ی ماجرای است که در خود او می‌گذرد ولی به شخص او مربوط نمی‌شود. آنگلو ساکسون‌ها عادت ماهانه را لعنت می‌نامند» (دوبووار، ۱۳۸۵ ج ۱: ۶۷ و رک. ج ۲: ۷۷ و ۷۸). آیین تشریف دختران با اولین دشتان آغاز می‌شود. خون قاعدگی دختران را از دنیای کودکی جدا کرده و همراه ترس و رنج، آن‌ها را ملزم به انتخاب شیوه‌ای نو از بودن می‌کند. از آنجایی که انسان بدوی تابو را ممنوع، مقدس، قدرتمند و دارای جادو می‌دانست و تصور می‌کرد نزدیک‌شدن به آن نتایج بدی برایش به بار می‌آورد، سعی می‌کرد خود را از آن محفوظ بدارد. به همین دلیل با اولین نشانه‌های بروز خون قاعدگی، دختران از تماس با همه‌چیز منع می‌شوند و باید این دوران را در انزوا بگذرانند (رک. فریزر، ۱۳۹۶: ۷۰۷-۷۲۳).

بدن در دوره‌ی نوجوانی به شریکی تبدیل می‌شود که می‌خواهد بهترین شکل یا وجه خود را به نمایش بگذارد. در نتیجه به یک «دیگری» بدل می‌شود که مرزهایش جابه‌جایی‌پذیر است و سوژه‌ای می‌شود برای تغییر، قالب‌بندی، پنهان یا آشکارکردن. درک بدنی نوجوان و بدن‌مندی او که به تجربه‌ی زیسته‌ی بدنی نوجوان در جامعه برمی‌گردد،

1. The curse

2. Lived experience

در دوره‌ی بلوغ با جنسیت پیوندی معنادار دارد. او در هاله‌ای از نقش‌ها که زاییده‌ی اسطوره‌ها و تابوهاست، محدود و محصور می‌ماند. ساختارهای اجتماعی با القای نقش‌های جنسیتی و ارائه‌ی تصاویر متفاوت و ناخوشایند، نوجوانی را که هنوز رشد ناهمگون اندام‌ها و سیکل ماهیانه را هضم نکرده، با نوعی حس انزجار و شرمساری به خود روبه‌رو می‌کند. ورود به مرحله‌ای جدید از زندگی، ترس از موقعیت بدنی و درک‌نکردن آن، ناتوانی در ارزیابی توان خود در اداره‌ی موقعیت، کم‌توانی در تطبیق با هنجارها و ارزش‌ها، نوجوان را در تردید، ترس، شرمساری و بیگانگی با خویش قرار می‌دهد. این جستار با توجه به اهمیت دوره‌ی نوجوانی و پدیده‌ی بلوغ و تبیین اهمیت بدن‌مندی به مثابه مواجهه‌ی اولیه و بنیادی نوجوان با خویشتن و اُبژه‌های دیگر، پدیده‌ی دشتان را که با آلوده‌انگاری و بیزاری از بدن همراه است، با نظریه‌ی آلوده‌انگاری ژولیا کریستوا در سه رمان نوجوان ردیابی می‌کند. جستار حاضر به واکاوی و تحلیل تجربه بدن‌مندی دختران در دوره‌ی بلوغ، اُبژه-بدن و پدیده‌ی دشتان/ قاعدگی، در رمان‌های هستی از فرهاد حسن‌زاده، *سنباب‌ماهی عزیز* از فریبا دیندار و *روزنوشت‌های درخت ته کلاس* از شادی خوشکار می‌پردازد و نشان می‌دهد چگونه فرایند بلوغ و پدیده‌ی دشتان، در پیوند با امر/ نظم نمادین، دختران را در باور به اُبژگی بدن در ترس، انزجار و گریز از بدن ناپاک قرار می‌دهد. در کشمکش بین سوژه/ دختران و امر مطرود/ بدن دختران، ریخت و مرزهای بدنی بازتولید شده، به مثابه امر آلوده، تحقیر شده و به حاشیه رانده می‌شود. در تحلیل داستان‌ها با هدف شکل‌گیری یک کلیت و کلان‌روایت، در ابتدا بدن‌مندی و تصویرسازی از تجربه‌ی بدنی دختران در دوره‌ی بلوغ در پیوست با امر نشانه‌ای و نمادین، کارکرد عنصر مردانه/ پدر، سرپیچی دختران و... پیکربندی شد تا مدخل‌های بعدی (ترس، شرمساری و انکار و واپس‌زنی بدن آلوده) را که ماحصل بدن‌مندی دختران و شکل‌گیری آلوده‌انگاری این بدن است، بتوان تحلیل و ردیابی کرد.

۱.۱. پیشینه‌ی پژوهش

در حوزه‌ی شعر، رمان و نیز عکاسی و فیلم پژوهش‌های زیادی از منظر روان‌شناختی و جامعه‌شناختی با محوریت نظریه‌های ژولیا کریستوا در حوزه‌ی امر نمادین و نشانه‌ای و مخصوصاً امر آلوده صورت گرفته است که به برخی از پژوهش‌ها اشاره می‌شود: مقاله‌ی «بررسی داستان سیاوش براساس نظریه‌ی «آلوده‌انگاری» کریستوا» از علامی و ذوالفقاری (۱۳۹۶)، به چگونگی برون‌فکنی پلیدی‌ها و پلشتی‌های روح انسان در ماجرای عشق سودابه و همچنین به بی‌گناهی سیاوش و مرگ او در توران از منظر آلوده‌انگاری کریستوا می‌پردازند. سلیمی کوچی و سکوت‌جهرمی (۱۳۹۳) در مقاله‌ی خود با عنوان «کاربست نظریه‌ی آلوده‌انگاری کریستوا بر شعر دلم برای باغچه می‌سوزد فروغ فرخزاد» ردیابی می‌کنند که چگونه فروغ در مقام آفرینش‌گری و از خلال زبان شاعرانه و نشانه‌ای از نابسامانی‌های پیرامونش برائت می‌جوید و به دنبال راه‌حل برمی‌خیزد. «تحلیل اسطوره‌ای- بینامتنی رمان حیرانی براساس نظریه‌ی آلوده‌انگاری ژولیا کریستوا» از زمانی (۱۳۹۸) با تکیه بر اندیشه‌ی کریستوا که یکی از راه‌های رهایی از آلودگی‌های فردی و اجتماعی را پناه‌بردن به اساطیر و کهن‌الگوها می‌داند، چگونگی پناه‌بردن کارکتر داستان را به کهن‌الگوی آب، آنیما و... بررسی می‌کند. سلیمی کوچی و سکوت‌جهرمی (۱۳۹۴) در پژوهش خود با عنوان «بررسی شخصیت‌های داستانی اناربانو و پسرهایش از منظر «تن بیگانه» کریستوا» باتکیه بر عوامل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی، مفهوم مهاجرت، گسست سوژه از زبان مادری، تزلزل هویت و دیگربودگی و بیگانگی را در داستان، تحلیل می‌کنند. «خوانش رمان قاعده‌ی بازی فیروز زنوزی جلالی: برپایه‌ی نظریه‌ی آلوده‌انگاری ژولیا کریستوا» عنوان مقاله‌ای است از پورعلی و همکاران (۱۳۹۲) که در مقاله‌ی خود نشان می‌دهند که چگونه راوی از طریق زبان نشانه‌ای به پلایش روح خود می‌پردازد و در فرایند کسب هویت خود، در پی جداسازی از مادر و دوری کردن از اوست. پایان‌نامه‌ی زبان و سوژگی در رمان‌های چشم‌بند و تابستان بدون مردان اثر سیری هوستودت: خوانش

کریستوایی از الماسی (۱۳۹۸) پژوهشی دیگر در این زمینه است که متأسفانه حتی دسترسی به چکیده‌ی این پژوهش ممکن نبود.

در هیچ‌کدام از پژوهش‌های انجام‌شده، امر آلوده کریستوا در پیوند با تجربه‌ی بدنی و بلوغ دختران و به‌ویژه پدیده‌ی دشتان، تحلیل و بررسی نشده است. به دلیل حساسیت و اهمیت دوره‌ی نوجوانی و تأثیر همیشگی زیست بدنی و تجربه‌های دوره‌ی بلوغ دختران در بستری از تابوها، منع‌ها، طرف‌ها و... تفاوت جستار حاضر با دیگر پژوهش‌ها و همچنین ضرورت پرداختن به آن بیش‌ازپیش نمایان می‌شود.

۲. مبانی نظری

ژولیا کریستوا به‌عنوان منتقد، نظریه‌پرداز ادبی، فمینیست پسا‌ساختارگرا و روان‌کاو، معتقد به پویایی ساختارهاست. او با گزینش و طرح تعبیر «موجودات/ سوژه‌های سخنگو»^۱ بر تفکیک‌نشدن و جدایی‌ناپذیری سوژه و زبان تأکید می‌کند. سوژه‌ی در فرایند^۲ در جریان کریستوا، ضرورت ساخته‌شدن سوژکتیویته را برجسته می‌سازد. از نظر کریستوا سوژه‌های سخنگو کسانی هستند که «تنها زبان را به کار نمی‌گیرند؛ بلکه در/ با زبان، شکل می‌گیرند. کریستوا زبان را به‌عنوان یک نظام دلالتی یا گفتمانی توصیف می‌کند که سوژه سخنگو در آن خود را می‌سازد و ویران می‌کند» (مک‌آفی، ۱۳۹۸: ۳۰).

در اندیشه کریستوا زبان موجودیتی راکد و منفک نیست؛ بلکه فرایندی دلالتی پویاست که می‌تواند سائق‌ها، رانه‌ها، عواطف و احساسات بدنی را تخلیه کند. این شیوه‌ی برون‌ریزی یا برون‌افکنی از طریق زبان، سوژکتیویته را می‌آفریند. زبان در شکل‌گیری و نوع ارتباط سوژه با بدن خود و دیگران و اُبژه‌های دیگر تأثیرگذار است. از این منظر، سوژه، خارج از فرایندهای زبان‌شناختی معنا ندارد. در واقع سوژکتیویته در یک ساختار بسته رخ نمی‌دهد؛ بلکه به‌واسطه‌ی تعامل و ارتباط سوژه و زبان در یک نظام و ساختار بازنمود می‌یابد (رک. همان: ۷۱ و ۷۲). سوژه پیش از یادگیری زبان و قدم‌گذاشتن به

1. Speaking subject

2. The subject in the process

عرصه‌ی نمادین، خود را با آوا، صوت، آهنگ و لحن‌های مختلف بیان می‌کند. کریستوا برای نشان‌دادن این مرحله از حیات سوژه، واژه‌ی «کورا»^۱ را به کار می‌گیرد. منظور کریستوا از این واژه «مؤلفه‌ای است که در هر شخصی پیش‌ازآنکه چهارچوب‌های هویتی‌اش کاملاً شکل بگیرد، از آن برخوردار است. در این مکان یا فضای روانی اولیه، کودک انبوهی از رانه‌ها (احساسات و غرایز...) را تجربه می‌کند که اگر نبود رابطه‌ی کودک با تن مادرش، می‌توانست بسیار حیران‌کننده و مخرب باشند» (مک‌آفی، ۱۳۹۸: ۳۹ و همچنین رک. کریستوا، ۱۳۹۸: ۳۸ و برت، ۱۳۹۷: ۲۰).

امر نشانه‌ای^۲ با امر پیش‌ادایی مرتبط است و نیز با محرک‌هایی که کریستوا آن را مقعدی و دهانی و همچنین متضاد و نامتجانس می‌داند نیز ارتباط دارد. کودک در ابتدا از ادا و اطوار و اصوات کودکانه برای بیان خود و رانه‌ها و سائق‌هایش استفاده می‌کند، زیرا بین خود و دیگری مرزی نمی‌بیند؛ اما کم‌کم متوجه‌ی ناهماهنگی تن خود با محیط اطراف می‌شود و درمی‌یابد که زبان می‌تواند ارجاعاتی غیر از او داشته باشد. این رخداد که کریستوا آن را گسست نهاده‌ای^۳ می‌نامد، مرزی میان امر نشانه‌ای و قلمرو نمادین است (رک. مک‌آفی، ۱۳۹۸: ۴۰-۴۲). امر نمادین^۴ «آن دسته از عناصر زبان است که از دل قیود اجتماعی فرهنگی و قواعد نحوی و سایر قواعد پدیدار می‌شود» (برت، ۱۳۹۷: ۲۲).

امر نمادین یا متن ظاهری^۵ زبانی است با ویژگی‌های توانشی و کنشی و در خدمت ارتباط قرار می‌گیرد، اما متن زایشی^۶ یا امر نشانه‌ای «مستلزم پی‌بردن به انتقال آن انرژی‌های رانه‌ای است که می‌توان نمود آن را در تمهیدات آواشناختی و شگردهای آهنگی یافت» (مک‌آفی، ۱۳۹۸: ۴۷). در سطح نشانه‌ای، سطح رانه‌ها و انرژی‌ها نشان داده می‌شود و در سطح نمادین ارتباط‌های ساختارمند و قابل بازنمایی. «امر نشانه‌ای و نمادین دو بُعد زبان و سوژکتیویته هستند که باید به هم پیوند بخورند تا رابطه‌ی سوژه با خودش

1. Cora

2. The semioti

3. Thetic break

4. The symbolic

5. Phenotext

6. Gnotext

و با ابژه‌های جهان و دیگران اجتماعی ممکن شود» (همان: ۲۲). از نظر کریستوا امر نشانه‌ای و نمادین جدای از هم نیستند و بدون هم معنا ندارند، «آن‌ها دوجنبه‌ای هستند که همواره در نوعی دیالکتیک تناقض ترکیب شده‌اند (رک. کریستوا و همکاران، ۱۳۸۹: ۴۳).

ویژگی سیالیت زبان و کاربردهای متمایز فردی، اجتماعی و تاریخی آن در پیوند با جنبه‌های مادی و غرایز و احساسات انسانی به تولید و خلق معنا کمک می‌کند. کریستوا در کتاب *قدرت‌های وحشت* (۱۹۸۰) به چگونگی خلق سوژکتیویته از خلال گسترش مرزهای میان خود و دیگری می‌پردازد. او معتقد است که درک کودک از یگانگی و مجزای بودن در مرحله‌ی آینده‌ای و حتی پیش‌از آن اتفاق می‌افتد و کودک شروع به جداسازی خود از دیگری می‌کند. کریستوا این جریان را «آلوده‌انگاری» می‌نامد. بدن زنانه احساس ترس، والایی، مرگ و زندگی را تداعی می‌کند، او این موقعیت پرنوسان و لغزان را گرداب فراخوانی‌ها و رانش و بیزاری^۳ می‌نامد که نقطه‌ی آغاز نگاه او به مقوله‌ی آلوده‌انگاری است. آلوده، هرچیز «طردشدنی» و «واپس‌زدنی» است. «اولین چیزی که آلوده انگاشته می‌شود تن مادر، اصل و منشأ خود کودک است... آلوده‌انگاری تقریباً راهی برای رفع همزادپنداری خودشیفته‌وار اولیه با مادر است... او باید خطی میان خودش و مادرش ترسیم کند» (مک‌آفی، ۱۳۹۸: ۷۹ و ۸۰). سوژه از سویی سعی در جدایی از مادر دارد و از سوی دیگر با بدن مادر احساس یگانگی می‌کند و برای رسیدن به خود باید بخشی از وجودش را که میل به یگانگی با مادر دارد، از یاد ببرد؛ اما این از یاد بردن، انقطاع و جدایی را به همراه نمی‌آورد. «بدن ابژه کانون یک رابطه‌ی عشق-نفرت است... هم محل جلب توجه و هم محل نفرت شدید است» (کریگان، ۱۳۹۶: ۳۴). امر آلوده می‌تواند فرایندی زیست‌شناختی یا روانی باشد که بین هستی و نیستی مرزبندی می‌کند و هر آنچه را که تهدید بیندازد، طرد کرده و پس می‌زند. خون، مدفوع، ادرار، چرک و... اموری آلوده هستند که از بدن پس‌زده می‌شوند تا فرد بتواند به حیات خود ادامه دهد. کریستوا برای

1. Mutual contradiction

2. Abjection

3. A vortex of summons and repulsion

توضیح امر زنانه به‌مثابه شری بنیادین، دو نوع نجاست را مقوله‌بندی می‌کند؛ «اولین، مربوط به خون قاعدگی است که در بطن جمع اجتماعی وجود خطری درونی نشان می‌دهد. ترس از آلودگی خون قاعدگی همان ترس از قدرت تولیدمثل زنان است و برای مردان میرایی‌شان را تداعی می‌کند. دومین مورد به مدفوع، گندیدگی، بیماری، عفونت و جسد مربوط می‌شود که همگی از خطرات خارجی خبر می‌دهند» (برت، ۱۳۹۷: ۱۱۶ و ۱۱۷). بحث آلودگی^۱ و تابو^۲‌زاییده‌ی اندیشه‌ی مردم درباره‌ی انتقال مقدس یا غیرمقدس، ریشه در نظام‌های نمادین و جهان‌بینی فرهنگی دارد. هرآنچه از حدود بدن بگذرد، در معرض خطر ایجاد ناپاکی و انتقال آن به جامعه است. رابطه‌ی ناپاکی و تابو در جامعه و مرزبندی بدن به دو طیف مقدس و نامقدس، ابژگی را به‌عنوان محصولی نشانه‌شناختی زبان که مرتبط با بدن‌مندی است، مطرح می‌کند. بدن ابژه^۳ از حدود بدنی می‌گذرد و بیشتر شامل فضولات بدنی مثل خون، مدفوع، مخاط، ادرار و غیره می‌شود. ماده‌ی ابژه‌شده پس از دفع، بدن را وارد دو ساحت مقدس و نامقدس می‌کند که هر دو در ساحت نظم نمادین تبیین‌پذیر و تفسیرشدنی هستند. یعنی به تناسب آنچه از بدن خارج و به آن وارد می‌شود، مفهوم پاکی و ناپاکی در بدن تغییر می‌کند و خون قاعدگی چون از حدود بدنی می‌گذرد، ناپاک تلقی می‌شود (رک. کریگان، ۱۳۹۶: ۱۶۶-۱۸۱).

در نگرش فمینیستی کریستوا از سه نسل یا جریان فمینیستی، او به نسل سوم (جدید) امیدوار است. به باور کریستوا این نسل با تلفیق امر جنسی و امر نمادین، در ابتدا خصوصیت زنانگی و سپس خصوصیت و فردیت هر زن را کشف خواهد کرد. کریستوا امید دارد، فمینیسم جدید با ترکیب زمان دورانی و زمان خطی و آشتی‌دادن امیال چندگانه‌ی زنان، راهکاری را ارائه دهد که در آن زنان هم مولد تن یا نوع بشر باشند و هم خالقان فرهنگ و اجتماع (رک. مک‌آفی، ۱۳۹۸: ۱۶۰ و ۱۵۷ و ۱۶۰).

1. Pollution

2. Taboo

3. Abject

از منظر فمینیستی برای کریستوا مفهوم تن با زن، مؤنث یا زنانه یکی است. او تأکید می‌کند که هم رانه‌های بدنی در باز نمود راه می‌یابند و هم منطق دلالت پیشاپیش در تن مادرانه عمل می‌کند. کریستوا برای زنانگی جوهری منحصر به فرد در نظر نمی‌گیرد. در نگاه او جنسیت زنانه، هویت یک پارچه و بدون شکاف نیست؛ بلکه در جریان و شدن از یک هویت به دیگری و در پروسه‌ی سرپیچی معنا می‌یابد (رک. الیور، vista.ir). سرپیچی به‌مثابه کرداری ساختار ساز و ساختار شکن که گذری است به مرزهای بیرونی سوژه و جامعه و واکنشی به چشم‌انداز متغیر اجتماعی و سیاسی، امری ضروری است (رک. برت، ۱۳۹۷: ۱۴۷ و مک‌آفی، ۱۳۹۸: ۱۷۷). کریستوا سه شکل از سرپیچی را معرفی می‌کند: «سرپیچی به‌مثابه یک تخطی از ممنوعیت، سرپیچی به‌منزله‌ی تکرار، درگیر شدن و حل‌اجی کردن و سرپیچی به‌مثابه‌ی جابجایی و بازی‌های ترکیبی» (برت، ۱۳۹۷: ۱۴۶ و رک. مک‌آفی، ۱۳۹۸: ۱۸۲)؛ اما هیچ‌کدام از این سه شکل نمی‌تواند و نباید سوژه را زیر سلطه‌ی خود درآورد؛ زیرا در صورت غلبه، سوژه‌ی سخنگو موجودیت منسجم خود را از دست خواهد داد. از نظر کریستوا به‌محض اینکه جوهر متمرکز (زنانگی، تجانس‌ناپذیری و...) رخ بنماید، در دام گفتمانی می‌افتد که تابع و تسلیم قانون یا نظم نمادین است. زبان، قدیمی‌ترین ابزار نظم نمادین است؛ سخن گفتن از زن یا تفاوت جنسی به معنای سرپیچی و طغیان علیه دال همگون‌سازنده در چرخه‌ی دلالت معناست. زنانگی و هویت زنانه تنها در معنازایی و فرایند دلالتی وجود دارد (رک. کریستوا، ۱۳۹۸: ۳۶).

۳. کاربرد مبانی نظری

۳.۱. بدن‌مندی دختران در رمان‌های هستی، سنجاب‌ماهی عزیز و روزنوشت‌های

درخت ته کلاس

تجربه‌ی بدنی دختران در دوران بلوغ در پیوند با شرایط اجتماعی فرهنگی، نگاه جنسیتی، تأثرات و تجربه‌های عاطفی و احساسی در شکل‌گیری فردیت، هویت و میزان پذیرش و

¹ Physical experience

رضایت از خویش نقش بنیادی دارد. خانواده به‌عنوان اولین پایگاه نظم نمادین و اجتماعی و به‌ویژه پدر تأثیر ژرف و معناداری در رشد زنانگی دختر دارد. چگونگی حضور یا غیبت و دلایل این فقدان می‌تواند بر رشد بهنجار جنسی و نقش جنسیتی دختران تأثیرگذار باشد. رشد و هویت جنسی و فرایند زن‌شدن با پدر، میل به تصاحب او و گریز از مادر به‌دلیل آگاهی به نداشته‌های بدنی مشترک رقم می‌خورد (رک. برسلر، ۱۳۹۳: ۱۷۷ و ۱۷۸). به‌تعبیر لکان، کودک در یگانگی شیفته‌وار خود با مادر غرق است تا اینکه متوجه می‌شود مرزهایی وجود دارد که او را از دیگران جدا می‌کند و همه‌چیز در وجود مادر خلاصه نمی‌شود؛ بلکه قدرتی فراتر از مادر نیز هست. تجربه‌ی فقدان و احساس نیاز او را به سمت زبان سوق می‌دهد و در ساحت امر نمادین است که سوژه شکل می‌گیرد. کریستوا معتقد است باوجود اینکه اختگی موهوم، زنان را به سمت نظم نمادین سوق می‌دهد؛ اما کودک از طریق مادر نیز با این نظم آشنا می‌شود. کودک برای دست‌یافتن به سوژکتیویته مجبور است زبان را بیاموزد و تسلیم قانون شود، اما میل به سرپیچی و تخطی در او همیشه باقی است (رک. مک‌آفی، ۱۳۹۸: ۵۹-۶۳). بدن‌مندی دختران (هستی، نینا و باران) با پدر یا عنصر مردانه به موازات امر آلوده حرکت می‌کند. در هر سه رمان، حضور فیزیکی پدر یا غیبت او که به شکل مرگ یا سفر بدون بازگشت دیده می‌شود و در احساس رضایت یا رضایت‌نداشتن، طرد و واپس‌زنی بدن زنانه و انگاره و تجربه‌ای که دختران از تنانگی خود دارند، هویدا است. عنصر آلوده در داستان هستی و روزنوشت‌های درخت ته کلاس خود پدر است که در بدن دختر نوجوان تعمیم می‌یابد. در داستان سنجاب‌ماهی عزیز نیز مرگ پدر و احساسات ناشی از آن به شکل امری آلوده دنیای پیرامون نینا را احاطه کرده است؛ حسی گنگ توأم با سردرگمی، کسالت و بی‌تعلقی که موقعیت و هویت نوجوان را به‌مخاطره می‌اندازد.

در رمان هستی، هستی سرخورده از رفتارهای پدر و تحقیرهای او راه گریز و برون‌رفت از این تنگنای آزاردهنده را در تنانگی خود می‌یابد. بهترین کار انکار و واپس‌زنی بدن زنانه و سرپیچی از نمودهای ظاهری آن است؛ کوتاه‌کردن مو، پوشیدن

لباس پسرانه، بازی فوتبال و موتورسواری انتخاب‌هایی است که هستی با آن می‌تواند دیگری را طرد و خودِ موردنظر خویش را جایگزین کند. «هرچند سرکوب اولیه مکانیسمی است برای امکان تمایز خود/دیگری یا درون/برون، هیچ‌گاه کاملاً یک جدایی قطعی نیست... مرزهای سوژکتیویته همواره تهدید می‌شوند و باید از طریق عملکردهای طرد و منع تقویت شوند» (کریستوا و همکاران، ۱۳۸۹: ۵۰). امر آلوده و مطرود زمانی واجد این ویژگی می‌شود که با مرزهای من مغایرت داشته باشد و درک این تفاوت و غیریت در ساحت نمادین با کمک زبان اتفاق می‌افتد. هستی علی‌رغم مفهوم زیبا و گسترده‌ای که در نامش نهفته است، معمولاً با نام «ادبار» از جانب پدر مخاطب قرار می‌گیرد. سلطه‌ی مردانه با جمود فکری در قالب پدری که دختر، دوست ندارد، مصداق آلودگی را مشخص می‌کند. در وهله‌ی اول زن‌بودن نفی و طرد می‌شود و در گام بعد هرچه که با پارادایم‌های مورد انتظار از زنانگی هم‌خوانی نداشته باشد. پدر هستی از اینکه دختر دیگری داشته باشد، هراسان و گریزان است، «به جون فریبا، اگه دختر باشه پس میدم» (حسن‌زاده، ۱۳۹۲: ۳۰). نوزادی که متولد می‌شود، پس‌دادنی نیست ولی امر آلوده (دختر‌بودن نوزاد)، پس‌زده می‌شود. معنا فراتر از دلالت عمل می‌کند. زبان نمادین، مفهوم ساختارمند ابژه‌بودن جنس مؤنث را بازنمایی می‌کند، ولی معنایی که هستی از این جمله دریافت می‌کند، حجمی از رانه‌ها و احساساتی است که ابژه‌بودن زن را نشان می‌دهد. از نظر پدر یا نماینده‌ی تفکر مردسالار و هژمونیک، دخترها فقط برای کارهای خاصی مناسب‌اند. «گفت: مگه دخترها هم زنگ ورزش دارن؟ گفتم: معلومه که دارن مگه دخترها آدم نیستند؟ بی‌انصاف گفت: نه که نیستن. دخترا باید برن دنبال گل‌دوزی و خیاطی و آشپزی و نخودلوبیاشونه پاک کنن» (همان: ۲۶). پدر یا نظم نمادین می‌خواهد هستی را در سلسله مراتبی از پیش تعیین‌شده قرار دهد، در نتیجه موقعیت سوژه بی‌ثبات می‌شود. در کش‌وقوس اتفاقات و برخوردها، هستی شکل‌های دیگری از آلودگی بدنی را تجربه می‌کند. امر آلوده که قسمتی از مرحله‌ی رشد است، با امر نشانه‌ای هم‌سوست. تغییرات فیزیولوژیکی و به‌هم‌ریختگی ظاهری و قاعدگی، به‌مثابه امری آلوده که خود را تهدید

می‌کند، زیر لوای تابوها و آیین‌ها و قوانین اجتماعی به شکل‌گیری و صورت‌بندی سوپژکتیویته می‌انجامد. او برای تثبیت موقعیت خود و رسیدن به سوپژکتیویته‌ای همگن شروع به برون‌افکنی امر آلوده می‌کند. امر آلوده در درون اوست، او هستی زنانه‌ی خود را طرد می‌کند، ولی این سائق‌ها و رانه‌ها او را دچار تناقض می‌کنند. او زنانگی و مادرانگی مادرش را نیز دوست دارد؛ هم با او همانندسازی می‌کند و هم او را پس می‌زند و سعی می‌کند رؤیاها و فانتزی‌هایش را در جای دیگر و به شکل دیگری دنبال کند. امر نشانه‌ای با آمیختگی مداوم با نظم نمادین، عاملیت انسانی او را دست‌خوش تغییر و حتی دوپاره‌گی می‌کند. «دلم می‌خواست برای همیشه‌ی همیشه‌ی سرم را روی پایش بگذارم و او با دست‌های سبزه و خوشگلش موهایم را ناز کند» (حسن‌زاده، ۱۳۹۲: ۴۳).

در رمان *روزنوشت‌های درخت ته کلاس*، باران از بدن خود ناراضی است. این حس نارضایتی و آلوده‌انگاری هم جنبه‌ی درونی دارد و هم جنبه‌ی بیرونی و اجتماعی. باران از نظر ظاهری شبیه پدر است، پدری که خانواده را ترک کرده و در کشور دیگری زندگی می‌کند. او خود را با خواهرش مقایسه می‌کند که زیباست و برعکس او شباهتی به پدر ندارد. قامت بسیاربلند باران در نوجوانی سبب محرومیت از فعالیت‌های گروهی و ناتوانی در جذب دوستان می‌شود. در اجتماع نیز بلندقامتی به‌جای ایجاد جذابیت بصری و فاکتور برتری، باعث متلک‌پرانی دیگران و حتی همکلاسی‌هایش می‌شود. امر نشانه‌ای نشانگر ارتباط زبان و تن زنانه است. بی‌تفاوتی، خشم، رنج، تنهایی، فقدان، پذیرفته‌نشدن، دیده‌نشدن یا به‌شکلی متفاوت دیده‌شدن، همگی از درون سوژه به بیرون پرتاب شده تا امر آلوده را برون‌فکنی کرده و به‌نمایش بگذارند. معانی‌ای که از قبَل احساسات و عواطف و هیجانات سوژه دریافت می‌شود، نشان‌دهنده‌ی بازگشت سوژه به امر نشانه‌ای و آغوش مادر است. تمام این رانه‌ها با پدر ارتباطی تنگاتنگ دارد؛ پدر، مطلوب مادر نیست و خانواده را رها کرده است و از طرفی باران نیز از نظر فیزیکی بسیار به پدر شباهت دارد. «...مامان بیاید توی اتاق... و بهم بگوید درست مثل بابایم شده‌ام! و بنگ! یک بار دیگر. زرافه‌ی گردن‌دراز... اصلاً خوب نیست آدم روزبه‌روز بیش‌تر شکل کسی شود که گذاشته

و رفته» (خوشکار، ۱۳۹۰: ۸ و ۹). واژه‌های بابا، قد بلند و زرافه، گوش فیل و چشم گاو، افزون‌بر القای حس بیگانگی، برجسته‌کننده‌ی امر آلوده‌اند. باران برای تجربه‌ی هویت و همگنی با خویشتن این شباهت فیزیولوژیک را برجسته کرده و با ایجاد این همانی بین خود و پدر، بدن (قد بلندش) را بیگانه، آلوده و امر مطرود تلقی می‌کند. «خود برای آنکه به تمامیت و هویت منسجمی از آن خویش دست یابد، چاره‌ای ندارد جز طرد دیگری و هرچیز متمایز از تن خویش به‌عنوان امری آلوده» (کریستوا و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۲۱). عنصر آلوده‌ی بیرونی (پدر) و امر آلوده‌ی درونی (حس بیزاری باران از بدن خویش) همیشه با اوست. هدیه‌های پدر نیز اندازه‌ی باران نیستند و نشانه‌هایی هستند بر استمرار امر آلوده: «مامان... گفت انگار حواسش نبوده که قدوقواره‌ی دخترش، به خودش رفته است... من فقط می‌توانم آرزو کنم... کاش هنوز هم، قد پارسال خودم بودم. آن وقت توی گروه نمایش مدرسه، درخت نبودم و این کتان‌های صورتی هم اندازه‌ام می‌شد. درخت‌بودن، کار غم‌انگیزی است» (خوشکار، ۱۳۹۰: ۵۴). ابژگی بدن باران در نام‌هایی که سوژه با آن‌ها فرخوانده می‌شود، استمرار می‌یابد: درخت، زرافه، فیل و... (رک. همان: ۸، ۹ و ۳۹). ریشه و عقبه‌ی تنهایی باران و نداشتن هم‌تختی و دوست به ریخت بدنی‌اش برمی‌گردد. «لااقل دیگر کسی به خودش زحمت نمی‌دهد من و مینا را فیل و فنجان صدا کند. بله، در ادامه‌ی بحث باغ وحش، من فیل هستم. با اینکه چاق نیستم و تاجایی‌که عقلم می‌رسد، خرطوم ندارم» (همان: ۱۵). هویت بدنی باران در بستر این کشمکش و نزاع بی‌پایان، ساخته می‌شود. نظام‌های حقیقت که ساخته‌ی امر نمادین و قانون مردانه است، مدام در معرض تهاجم امر نشانه‌ای است، برساخته‌ها ویران می‌شود و دوباره سر برمی‌آورد. افزون‌بر قد بلند، عادت ماهیانه نیز برای باران حس شرمساری به همراه دارد؛ او که نمی‌تواند امر آلوده را از خود پاک کند، احساسات و عواطفش را در قالب خشم، اعتراض، پنهان‌کاری و حتی خوردن نان کشمشی نشان می‌دهد.

در رمان *سنجاب‌ماهی عزیز*، نینا پس از مرگ پدر به‌شدت پریشان و ناآرام است. نپذیرفتن مرگ پدر، او را در پیله‌ی رانه‌ها و غلیان‌های درونی‌اش محصور می‌کند. او

هرچیزی را که باعث گسست و شکاف در این جهان شود، آلوده می‌پندارد و طرد می‌کند. فقط موهایش (در شکل استعاره‌ی سنجاب) او را در فضای ذهنی‌اش همراهی می‌کند. پذیرش مو (سنجاب) به‌مثابه شخصیتی مستقل از بدن نیز ریشه در احساسات او / امر نشانه‌ای دارد. موها، رشته‌ی ارتباطی نینا با پدری است که از دست داده است. پدر، موهای نینا را دوست داشته و او را «سنجاب هپلی من! سنجاب شپشوی من!» (دیندار، ۱۳۹۵: ۲۲۰ و ۲۲۱) می‌نامد. تمام لحظه‌های خصوصی سنجاب‌ماهی کنار دریاچه و درخت، به مرور خاطرات پدر و خواندن نامه‌های آقای ماهی می‌گذرد، نامه‌ها و این مکان خصوصی، امکان و بستری هستند برای آیین گذار سنجاب‌ماهی؛ آیین رازآموزی که با مواجه‌شدن سنجاب‌ماهی با تغییرات فیزیولوژیک (عادت ماهیانه) و مرگ پدر آغاز شده بود، با دستگیری آقای ماهی در قالب نامه‌ها، سنجاب‌ماهی را قدم‌به‌قدم در فرایند آیین گذار جلو برده و حالا او باید به دور از مادر، تنها (انفرادی) در مکانی مقدس، از نشانه‌های صوری کودک‌کی نیز کنده شود. او با کوتاه‌کردن موها و کنده‌شدن از سنجاب کودک‌کی‌اش به جهان بزرگ‌سالی وارد می‌شود (رک. همان: ۹۷-۱۰۰ و بی‌نظیر، ۱۳۹۹: ۴۷-۵۰)^(۲).

یکی از مناسک گذار دختران، کشیدن، تراشیدن یا کندن موی سر در جنگل و بیشه‌زار است که پیوند معناداری با امر جنسی و رسیدن دختران به سن بلوغ دارد. این امر افزون‌بر جنبه‌ی تزکیه و پالایش، دختران را آماده‌ی تحمل بار مادری و زایمان نیز می‌کند (رک. فریزر، ۱۳۹۶: ۷۱۱ و ۷۱۴ و الیاده ۱۳۹۶: ۱۹۳ و ۲۱۱). نینا مرگ ناگهانی پدر (غرق‌شدن در دریاچه) را نمی‌تواند درک و هضم کند. عواطف و احساسات خدشه‌دارشده‌ی نینا برای سرکوب یا طرد امر آلوده (مرگ پدر) و احساسات ناشی از آن او را در دنیای امر نشانه‌ای رها می‌کند؛ اما نظم نمادین با درهم‌شکستن فضای فانتزی و خیالی نینا، او را به فضای امر آلوده می‌کشاند تا مسیر طرد را به‌گونه‌ای دیگر رقم بزند. سنجاب‌موردعلاقه‌ی پدر، تنها همدم خلوت و شادی و غم نیناست، نینا فقط با او از نگفته‌ها و ترس‌هایش حرف می‌زند. رنج و عذاب ناشی از مرگ پدر به‌مثابه امر آلوده با قاعدگی سنجاب‌ماهی گره می‌خورد؛ برخورد او با اولین نشانگان بلوغ و قاعدگی در دستشویی مدرسه حس

بیزاری و تهوع را در او ایجاد می‌کند. نینا در دنیای خیالات و در گرداب احساسات خود دست‌وپا می‌زند. او باید مرگ پدر را بپذیرد و خود را با شرایط جدید و الزام‌های آن تطبیق دهد. دلیل بیزاری و واپس‌زنی او از آدم‌ها و موقعیت‌های پیرامونش، گریز از التزام‌هایی است که نظم نمادین (مادر/خانواده و مدرسه) برایش ایجاد می‌کند. او در این گریز و طرد، زمانی که با مقوله‌ی دشتان روبه‌رو می‌شود، از خود نیز بیزاری می‌جوید و گرداب توی دلش نشانه‌ای است که در هر موقعیت آلوده‌انگارانه‌ای شروع به چرخیدن می‌کند.

۳. ۱. ۲. ترس از بدن آلوده

آلوده‌انگاری و ترس از آن، مرزهای خود را تهدید می‌کند. زمانی که «دیگری» جای «من» را می‌گیرد و وجود سوژه را تسخیر می‌کند، آلوده‌انگاری به شکل ترس و بی‌میلی نمود می‌یابد. سوژه می‌خواهد آن قسمت از وجودش را که رعب‌آور است، طرد کند و امر آلوده را از خود براند؛ اما موفق نمی‌شود. در تجربه‌ی دختر نوجوان «برخی کیفیات، ابژه‌ها، تجربه‌ها و غیره؛ سوژه را با تجربه‌ی هولناک و مغاک‌آمیزی روبه‌رو می‌کنند که به‌واسطه‌ی آن تمایز میان سوژه و ابژه، خود و دیگری، امر انسانی و امر نا-انسانی و جزء آن درهم می‌ریزند که به‌واقع نتیجه‌ی رجعت به آن مرحله‌ی پیشادلاتی و پیش-از-تمایزیافتگی است» (ناکلین، ۱۳۹۹: ۵۶).

در داستان *سنجاب‌ماهی عزیز* نینا از مواجهه با پدیده‌ی بلوغ، رشد اندام جنسی و تغییر احساسات و نیازهای جنسی‌اش هراسان می‌شود. این ترس ناشی از ناآگاهی در دستشویی به‌عنوان مکانی آلوده، حس آلودگی و ناپاکی مفاهیمی را که در جمله‌ها نهفته است، تشدید می‌کند. «اگر گرداب توی دلم این همه وحشی نبود، هیچ‌وقت دستشویی نمی‌آمدم. از دستشویی رفتن و خواندن جمله‌ها و فکرکردن به معنی‌شان می‌ترسم. جمله‌ها را می‌خوانم و دلم یک‌جوری می‌شود. به دوروبرم نگاه می‌کنم. کسی توی دستشویی‌ها نیست، در همه‌شان باز است. اما می‌دانم چشمی هست که از پشت یک دوربین مخفی دارد نگاهم می‌کند. چشمی که هیچ‌چیز از آن پنهان نمی‌ماند» (دیندار، ۱۳۹۵: ۶۵). امر

نمادین (فرهنگ، مذهب، خانواده و مدرسه) طرح و صحبت از مسائل جنسی را به هر شکل و شیوه‌ای تابو می‌داند و برای آن ممنوعیت زمانی و مکانی تعیین می‌کند.

در رمان هستی جوش صورت هستی، به‌عنوان واقعیتی خارجی که ریشه در یک امر نشانه‌ای دارد، منبع ترس می‌شود. این واقعیت بیرونی ترسناک که بدن هستی را دربرگرفته با او حرکت و زندگی می‌کند، تاجایی که یکی دیگری را کنار بزند. «آلوده‌انگاری زمانی نمودار می‌شود که در ظرفیت همانندسازی با چیزهای خارجی که سوژه را به‌عنوان موجودی متمایز شکل می‌دهند، اختلال ایجاد شود. کریستوا سوژه‌ی تحت محاصره‌ی امر آلوده را به کودکی تشبیه می‌کند که والدین خود را می‌بلعد و با این کار و به‌خاطر اینکه تنها مانده است، ترسی به جانش می‌افتد» (برت، ۱۳۹۸: ۱۱۸ و ۱۱۹). ترس از بدن درحال تغییر، ریشه در هراس از متفاوت‌بودن دارد. تاریکی آن وجهی را که مشمئزکننده است، می‌پوشاند. آینه در شکل مجازی خود همان ساحت امر نمادین است که بازتابنده‌ی سیر گذار دختر نوجوان به زنانگی است و هستی سعی دارد از آن بگریزد و در دنیای خیال، تصویر دیگری را برای خود بسازد. «ایستادم جلوی آینه. توی آینه کسی نبود جز خودم. خودی که حس می‌کردم خودم نیست... می‌ترسیدم. هم دلم می‌خواست عوض شوم، هم می‌ترسیدم. دستم را کشیدم روی صورتم، آینه تاریک شد. این تاریکی را دوست داشتم. می‌توانستم صورت دیگری برای خودم خیال کنم» (حسن‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۸۲ و ۱۸۳). «دختربچه احساس می‌کند که پیکرش از او می‌گریزد، پیکرش دیگر بیان روشن فردیت‌اش نیست، این پیکر با او بیگانه می‌شود و در همان لحظه در نظر دیگری چون شیئی جلوه می‌کند... در مورد پیکرش به تفسیر می‌پردازند، دختربچه میل دارد خود را ناپیدا کند از آن بیم دارد که تن شود و بیمناک است که تن، خود را نشان دهد» (دوبووار، ۱۳۸۵، ج ۲: ۶۷). این ترس به‌خاطر ازدست‌رفتن فردیت و تمامیتی است که سوژه از خود در ذهن دارد و نیز گسستی که نوجوان بین خود و ارزش‌هایش احساس می‌کند. با بلوغ و قاعدگی، بدن دختر به تن زنانه بدل می‌شود. تغییرات فیزیولوژیکی، توجه بدنی، نبود آگاهی و آموزش‌های مناسب در زمینه‌ی بلوغ،

روابط جنسی، زایمان و باروری تصاویر حقیقی و ترسناکی را رقم می‌زند که دختر را در احساس دوگانه‌ی ترس و میل قرار می‌دهد.

۳. ۱. ۲. ۱. انکار و واپس‌زنی بدن آلوده

در داستان هستی‌انکار و گریز از بدن زنانه در سرپیچی از امر نمادین و در برون‌ریزی‌هایی مثل کوتاهی مو، پوشیدن لباس پسرانه و بیزاری از هر اکسسوری یا نشانه‌ای که او را در ریخت بدن زنانه تصویر کند، دیده می‌شود. هستی نمی‌تواند ویژگی‌های بیولوژیک خود را تغییر دهد، اما با انتخاب‌هایش دختربودنش (امر مطرود) را پس می‌زند. مفهومی که به‌مثابه امر آلوده، از جانب پدری که دختر دوست ندارد، برای هستی صورت‌بندی شده است. «من دلم نمی‌خواست مثل دخترها بلوز و دامن بپوشم. دلم نمی‌خواست موهایم را بلند کنم و بریزم روی شانه‌هایم یا از پشت بیندیشان. از ژینگول‌بازی و لاک‌زدن هم خوشم نمی‌آمد... بابا اصلاً مرا دوست نداشت... دلش می‌خواست مثل همه‌ی دخترها، خانم و سربه‌زیر و خانه‌دار باشم، توسری بخورم و نخود و لوبیا پاک کنم... تابستان، وقتی درس خاله‌نسرین تمام شد و از تهران برگشت، من بهترین کار دنیا را کردم. با هم رفتیم آرایشگاه و آرایشگر موهایم را از ته ته، یعنی با تیغ تراشید» (حسن‌زاده، ۱۳۹۲: ۲۷).

کوتاهی مو ضمن ارائه‌ی ریختی مردانه، نوعی دهن‌کجی به پدر و تمرد از نظم نمادین است. «کوتاهی مو کارکردهای متفاوتی در جوامع مختلف دارد. می‌تواند ابزاری برای جذابیت یا نوعی مناسک ایجاد تعلق یا جدایی نیز به‌شمار رود. این ابزار پیوستن نمادین یک انسان را به یک جماعت نشان می‌دهد» (لوپروتون، ۱۳۹۶: ۸۸). از سوی دیگر انتخاب پوشش مردانه از جانب هستی به‌مثابه مخالفت با قواعد و هنجارهایی است که سعی می‌کند با کلیشه‌ای و قالبی کردن ریخت بدنی و پوشش برای هویت جنسی روایتی ظاهری بسازد. به همین خاطر است که «لباس آشکارا وسیله‌ای برای عرضه‌ی نمادین خویشتن است، یا نوعی شکل‌دادن به قالب برون‌روایتی که شخص برای هویت خویش برگزیده است» (گیدنز، ۱۳۹۳: ۹۴). «دوست نداشتم مامان خانه باشم. دلم می‌خواست خلبان می‌شدم

یا راننده‌ی تریلی یا دروازه‌بان تیم صنعت نفت. چند روز پیش، این‌ها را به بهاره گفتم. نمی‌دانم چرا گفتم و او گفت: هیچ‌وقت به آرزوت نمی‌رسی» (حسن‌زاده، ۱۳۹۲: ۸۰).

سوژه برای حفظ مرزهای سوژکتیویته و هویتش از آلودگی باید از مادر به‌مثابه مصداق آلودگی دوری کند. حالت تهوع و خون قاعدگی هردو به ساحت مادر کهن و امر نشانه‌ای مربوط می‌شوند. حالت تهوع، واکنش فیزیولوژیک درمقابل یک نشانه‌ی آلوده (خون قاعدگی) است، در برابر شری که جسم می‌خواهد آن را دفع کند. امری نمادین در قالب زبان بر آلودگی صحنه می‌گذارد و راه‌هایی موقتی از آن را جدایی از فضایی می‌داند که آلودگی را بازتاب می‌دهد. «خودم را به دستشویی می‌رسانم. گرداب توی دلم، از دهانم بیرون می‌زند. از دستشویی‌ها هم بدم می‌آید، از بوی بدی که حالم را خراب می‌کند و جمله‌ها و کلمه‌هایی که روی در و دیوار دستشویی‌ها نوشته شده و سطل‌هایی که گوشه‌ی هر دستشویی بزرگ‌شدنمان را بهمان یادآوری می‌کنند... از دستشویی رفتن و خواندن جمله‌ها و فکرکردن به معنی‌شان می‌ترسم» (دیندار، ۱۳۹۵: ۶۴-۶۵). این حس ترس به شکلی پیشانمادین و از قبل آلوده‌انگاری متولد می‌شود. واقعیت خارجی؛ بدنی که در چنین وضعیتی قرارگرفته، آلوده و نجس است. ابژه‌ای که هنوز با دوران کودکی احساس یگانگی می‌کند و درکی از قواعد نظم نمادین ندارد، با دیدن نشانه‌ها (سطل اشغال) خود را در موقعیت دیگری می‌بیند، این مواجهه با شکل جدیدی از بدن برایش وهم‌آور است. تصویر آلوده‌ی سطل زباله و چیزهایی که در آن است، به‌علاوه‌ی دیوارنوشته‌ها که نینا آن را هم گناه‌آلود و خلاف ارزش‌ها و توصیه‌های اخلاقی می‌داند، احساس ترس از دگرگونی مرزهای هویتی را برای سوژه ایجاد می‌کند. بدن در حال تغییر، بدن ناپاک و بدنی که از قبل این آلودگی در فضای نظم نمادین وارد دسته‌بندی جدیدی می‌شود، پذیرفتنی نیست، در نتیجه سوژه با تمام توان آن را پس می‌زند.

۳.۱.۳. شرمساری از بدن و پنهان کردن آن

در فرهنگ قاعدگی که جهانی و فرازبانی است، نشانه‌های پریود باید مخفی بماند. این رفتار بیانگر ادب، نزاکت و ظرافت زنانه است؛ حتی اگر شخص در موقعیت بدنی

نامناسبی قرار داشته باشد. «اموری که به‌عنوان امر آلوده و مایه‌ی بی‌نظمی معرفی می‌شوند، به‌خاطر ویژگی‌های ذاتی خود آن پدیده نیست، بلکه به‌خاطر این است که هویت خود یا نظم اجتماعی را تهدید می‌کند» (اسلامی‌راد، ۱۳۹۸: ۱۱). قوانین، احکام و آیین‌ها سعی در کنترل امر آلوده دارند، نظم نمادین با القای قاعدگی به‌عنوان امر آلوده سعی دارد آن را در عرصه‌ی خصوصی مسکوت نگه دارد. در *سنباب‌ماهی عزیز*، به جای اشاره‌ی مستقیم به قاعدگی و بیماری‌های مرتبط با آن فقط به «لکه‌ی بزرگی از خون» اشاره شده است، «مامانم حالش خوب نیست. زود خسته می‌شود و گاهی وقتی حواسش نیست لکه‌های بزرگی از خون به‌جا می‌گذارد. دکتر می‌گوید به‌خاطر شوک عصبی است که به او وارد شده، نیاز به استراحت دارد و اگر حالش بهبود پیدا نکند، باید بستری شود» (دیندار، ۱۳۹۵: ۲۴۶). نگرش‌های فرهنگی، شیوه‌های آموزشی، رسانه‌ها و... هنجارهای ننگ قاعدگی را تقویت و دختران را ملزم به سکوت می‌کنند؛ زیرا قاعدگی به‌مثابه امری آلوده خارج از چارچوب‌های گفتمان مردسالار است. بیان‌نکردن ناله‌های قاعدگی به‌طور آشکار نیز بخشی از فرایند تثبیت همان قوانین است. «نگار در باز کرد و بهم گفت چقدر وحشی هستم و مثل بچه‌های پنج‌ساله نمی‌توانم دو دقیقه دستشویی‌ام را نگه دارم. گفتم برود کنار که حالماً خوب نیست. یک نگاهی بهم انداخت و آمد بیرون... نمی‌دانم چرا آن لحظه اشکم سرازیر شد، بعد هق‌هق زدم زیر گریه... یک نفر، تق‌تق به در دستشویی زد... جوابش را ندادم. آن‌قدر صبر کردم که برود، بعد بیایم بیرون. پدر بزرگ آمد... یک لیوان نبات داغ برایم آورد. بدتر خجالت کشیدم» (خوشکار، ۱۳۹۰: ۲۴ و ۲۵). «نگار» صدایم کرد. یک دانه قرص صورتی بهم داد و گفت از آن به بعد، هر وقت حالماً خیلی بد بود، بخورمش. اما به مامان نگویم. بعد هم هر وقت توی مدرسه دل‌درد گرفتم، اجازه بگیرم و از کلاس بروم بیرون. سرم را انداختم پایین. بعد موهایم را به‌هم ریخت. کلاً سالی یک بار مهربان می‌شود» (همان: ۲۶ و ۲۷).

نداشتن آگاهی از پدیده‌ای طبیعی در عجز، استیصال، گریه و شرمساری دختران نمایان می‌شود. هستی به‌خاطر بدن خود و آنچه تجربه می‌کند، شرمسار و خجل است

(رک. حسن‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۳۳). سر را پایین‌آوردن به‌عنوان حرکتی بدنی، احساسات و عواطف هستی و شرمندگی از موقعیت بدنی‌اش را نشان می‌دهد. این نوع حالت که هلن لویس آن را شرمساری جانبی می‌خواند «از تبعات احساس تقصیرهای نامشخص است و مستقیماً با جامعیت خود و هویت شخصی در ارتباط است» (گیدنز، ۱۳۹۳، ۹۸). تجربه‌ی شرمندگی اغلب در بدن نمود می‌یابد. بدن دختر در دوره‌ی بلوغ با دو مقوله‌ی همسری و مادری ارتباط دارد، بیان شرم از قاعدگی با جنبه‌های تولیدمثل زنان ارتباط دارد. در نگاه جنسیتی که عادت ماهیانه به‌مثابه فرایند منفی کثیف و نفرت‌انگیزی ارائه می‌شود؛ حس شرم مساوی با پذیرش نقص خواهد بود که ارتباط فرد با دیگران را مختل می‌کند.

قاعدگی هم به‌دلیل قدرت زاینده‌گی و پیوندش با زندگی مقدس است و هم به‌دلیل ارتباطش با مرگ هراس‌آور؛ همچنین در پیوند با امر جنسی ناپاک و شرم‌آور است، «کریستوا نشان می‌دهد که عمل بیرون‌انداختن چیزهای آلوده وجود جمعی، هویت و مرزهای فرد را در پیوند با جامعه شکل می‌دهد. افزون‌بر این او نشان می‌دهد که در جوامع پدرسالار امر زنانه، تداعی‌کننده‌ی امر آلوده و هیولاگون است» (برت، ۱۳۹۷: ۱۱۷). در هر سه داستان به امر آلوده به‌عنوان نشانه‌ای بی‌نام یا نام‌ناپذیر اشاره شده است، راوی از هیچ معادلی (رگل، پریود، سیکل ماهیانه، عادت ماهیانه، قاعدگی، دشتان و...) برای این اتفاق طبیعی و مهم استفاده نمی‌کند و امر آلوده در این بی‌نامی و بی‌هویتی به قوی‌ترین شکل پس‌زده و به حاشیه رانده می‌شود. در رمان هستی فقط به حالتی اشاره می‌شود که برای زنان پیش می‌آید «نشست روی تخته سنگی... دستم را گرفت و از حالتی پرسید که برایم پیش آمده بود. حالتی که مامان گفته بود ماهی یک‌بار به سراغ زن‌ها می‌آید. تنم داغ شد و سرم را پایین انداختم» (حسن‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۳۳). نظم نمادین و بافت فرهنگی جامعه، قاعدگی را در مسیر ابژه‌ای بیزارکننده پیش می‌برد. در نظام فرهنگی و ساختار اجتماعی امروز قاعدگی آن حالت معماگونه‌ی جهان باستان را ندارد، ولی هنوز معیارهای پذیرش جمعی را به‌دست نیاورده و سخن‌گفتن از آن، بدن زنان را بازتابنده‌ی امری آلوده می‌کند. آیریگاری معتقد است که «هر بازگفتی از بدن زنانه می‌تواند با برچسب

رده‌بندی ویژه‌ی خود در نظم نمادین جایی برای خود پیدا کند. به زبان لیوتارد به یک معنا چنین بیانی چیزی بازنمودناپذیر را نشان می‌دهد» (کرس‌میر، ۱۳۹۰: ۲۷۹ و ۲۸۰). «خاله دستش را مثل کمر بند کشید دورم. فهمیدم عوض شده‌ام... ولی حرف‌های او انگار طور دیگری بود. خورشید انگار داشت توی دریا غسل می‌کرد» (حسن‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۳۳). عنصر آلوده در رمان هم با معنا دریافت می‌شود و هم با دلالت^۱. «واژه‌ی دلالت را در مورد عقلانیت و همه‌ی چیزهایی به کار می‌بریم که واجد معنایی تک‌آوایی^۳ در سطح خودآگاه باشد، معنا را در مورد لحن‌ها، استعاره‌ها، عواطف و کل دامنه‌ی زندگی روانی استفاده می‌کنیم» (کریستوا، ۱۳۹۸: ۸۲). در جمله‌ی «خورشید انگار داشت توی دریا غسل می‌کرد» در نگاه اول بیانی استعاری از غروب خورشید به ذهن متبادر می‌شود، اما با دقت در لایه‌های معنایی و تصویرسازی، جریانی موازی^۴ در روایت با این‌همانی^۵ بین دختر و خورشید، بیانگر این مهم است که خورشید، زن دشتانی است که آلوده است و باید در خفا و سکوت تطهیر شود.

در داستان روزنوشت‌های درخت ته کلاس، امر آلوده، جزئی از سوژه (باران و تن او) است. او بدنش را دیگری می‌بیند. از تمام ویژگی‌های بدنی‌اش (قد بلند و موی کم‌پشت و چشم‌های درشت) بیزار است و آن را پس می‌زند. این حس آلودگی هم زمینه‌ی فردی دارد و هم اجتماعی فرهنگی. جامعه با کدگذاری و نشانه‌گذاری برای بدن مطلوب و نامطلوب، قاعده‌مند و بی‌قاعده و با ارائه‌ی الگوهای پاداش و تنبیه، تقبیح و تحسین، برجسته و کم‌رنگ کردن و حتی نام‌گذاری و نام‌گزینی، امر آلوده را کنترل می‌کند. در این داستان، امر آلوده (بدن باران) و به‌طور خاص قد بلندش با اوست و این امر در شکل‌گیری هویتش چالش‌هایی ایجاد می‌کند (رک. خوشکار، ۱۳۹۰: ۸ و ۵۷). نظم نمادین با نام‌گذاری و انتساب ویژگی‌های ناخوشایند، رانه‌ها و غرایز و احساسات درونی منفی فرد

1. Meaning

2. Signification

3. Univocal

4. Parallel

5. Identity

را به خود تشدید می‌کند. امر آلوده گاه جزئی از ویژگی‌های طبیعی فرد است و با تغییر در مرزهای آگاهی در چرخشی گنگ و مبهم، مرزهایش متغیر می‌شود. «زنگ‌های تفریح، کتابم را برمی‌دارم و می‌برم توی کتابخانه‌ای که همیشه خلوت است. اینجا دیگر درخت نیستم، یا زرافه یا نردبان یا هر چیز دیگر» (همان: ۷۳).

در داستان *سنجاب ماهی عزیز*، چیزها و اشخاص آلوده، مرزهای نینا را تهدید می‌کنند و نینا با حالت تهوع به آن موقعیت‌ها حس انزجار خود را نشان می‌دهد. امر آلوده مسأله‌ای است که در درون نینا رخنه کرده و او با نفی و طرد، این آلودگی را به امور بیرونی نسبت می‌دهد. مرگ پدر و ناتوانی در کنار آمدن با این فقدان تمام احساسات منفی نینا را متوجه هر آنچه می‌کند که مرزهای خودِ فعلی‌اش را تهدید می‌کند. خشم، ترس، نفرت و انزجار نسبت به هر چیزی که او را به سمت نظم نمادین و قواعد اجتماعی و فرهنگی سوق می‌دهد. نینا بیزار است از معلم مدرسه، از همکلاسی‌ها و دخترهای مدرسه‌ای که او را به خاطر اسم *سنجاب ماهی* و هم‌صحبتی با *سنجاب* (امر نشانه‌ای و فانتزی ساخته‌ی خود نینا) به باد تمسخر می‌گیرند (رک. دیندار، ۱۳۹۵: ۹۰)، از پسر ماهی‌فروش که او را به یاد بزرگ‌شدنش و در مرکز توجه قرار گرفتن می‌اندازد، از پیرمردی که مانع کسب و کار مادرش می‌شود و فکر می‌کند نینا غیرعادیست، متنفر است. همه‌ی این امور ناخوشایند در کنار اضطراب زنگ علوم، بوی سیر تازه و اولین مواجهه‌اش با قاعدگی (رک. همان: ۵۶، ۶۸، ۷۲، ۷۵ و ۱۱۸ و ۱۱۹)، باعث می‌شوند گرداب توی دل نینا شروع کند به چرخیدن. این گرداب که در مواجهه با موقعیت‌های نامطلوب در دل نینا ایجاد می‌شود، موازی و هم‌سوست با همان گردابی که پدر را بلعیده است. گرداب نظم نمادین و گرداب دریاچه. «سر برمی‌گردانم و یک لبخند بزرگ می‌بینم که دارد تماشا می‌کند و گرداب توی دلم شروع به چرخیدن می‌کند... یاد جمله‌های توی دستشویی می‌افتم و گرداب تندتر می‌چرخد» (همان: ۱۱۸ و ۱۱۹).

۴. نتیجه‌گیری

تجربه‌ی بدنی دختر نوجوان در دوران بلوغ صرفاً جنبه‌ی زیستی ندارد؛ جامعه، فرهنگ، زبان، تاریخ و قدرت، فردیت و هویت سوژه را می‌سازند. دختر نوجوان به‌مثابه کنشگر و در مقام سوژه‌ی درفرایند که هنوز به فردیت، شفافیت و خودپیدایی دست نیافته است، خود را در بده‌بستان‌های امر نشانه‌ای و نمادین بازمی‌یابد. امر آلوده همواره سوژه را در غلیان‌های احساسی و عاطفی امر نشانه‌ای، در ضوابط و قواعد و هنجارهای امر نمادین، در سطح فردی و اجتماعی همراهی می‌کند. حوزه‌ی نمادین با تفاوت‌گذاری بین خود و دیگری و با ارائه‌ی تعریف از امر مطرود و آلوده، بدن دختران را در دوره‌ی بلوغ در پیوند با خون قاعدگی، پلید و ناپاک دانسته و شرمساری، پنهان‌کاری، تهوع، گریز، سکوت و انزجار از/ دربارهِی بدن را برای دختران رقم می‌زند. امر آلوده همیشه با یک فقدان (فقدان پدر در هر سه داستان) همراه است، این فقدان کشمکش‌های درونی، گسست و دوپارگی را در درون سوژه (در این رمان‌ها: دختر) داستان ایجاد می‌کند و بدین‌گونه امر آلوده تشدید می‌شود. در هر سه رمان، بدن‌مندی دختران، میزان علاقه‌مندی و پذیرش آن‌ها نسبت به بدن زنانه‌ی خود و توان‌مندی و قابلیت‌های آن ارتباط تنگاتنگ و معناداری با عنصر مردانه و پدر و نگاه و جهت‌گیری‌های او دارد. بدن‌مندی دختران متأثر از تابوهای ناشی از رویه‌های فرهنگی، جهت‌گیری‌های آموزشی، سیاست رسانه‌ای، مذهب و... با پذیرش ننگ‌آوردن قاعدگی و در باور به ابژگی بدن، آن را به عرصه‌ی خصوصی رانده و سعی در مسکوت نگه‌داشتن آن دارند. ریخت بدنی جدید، رشد اندام‌ها، تغییرات بدنی و هورمونی و به‌ویژه دشتان، دختران را به بدن خود دچار بیگانگی می‌کند، این بیگانگی و تفاوت منبع هراس می‌شود، احساس انزجار و بی‌زاری توأم با ترس در سرپیچی‌های دختران درنهایت به انکار، واپس‌زنی و به‌حاشیه‌راندن بدن می‌انجامد.

یادداشت

- (۱). کتاب *زنان، دشتان و جنون ماهیانه*. پژوهشی اسطوره‌شناختی و تاریخی درباره‌ی قاعدگی و نشانگان پیش‌ازآن، اثر شهلا زرکلی به شکل نسخه الکترونیکی از سایت فیدیبو <http://fidibo.com> خریداری شده است و شماره‌ی صفحه در نسخه‌ی الکترونیکی با اصل کتاب متفاوت است.
- (۲). برای آگاهی بیش‌تر از این موضوع در رمان *سنباج‌ماهی عزیز رک*. بی‌نظیر (۱۳۹۹).

منابع

- اسلامی‌راد، سعید. (۱۳۹۸). *از آلوده‌انگاری در زبان تا ناپاکی در فرهنگ*. برگرفته از سایت انسان‌شناسی و فرهنگ www.anthropologyandculture.com ۱۳۹۸/۱۱/۴
- الیاده، میرچا. (۱۳۹۶). *اسطوره و واقعیت*. ترجمه‌ی مانی صالحی‌علامه، تهران: کتاب‌پارسه.
- بَرت، استل. (۱۳۹۷). *کریستوا در قابی دیگر*. ترجمه‌ی مهرداد پارسا، تهران: شَوند.
- برسلر، چارلز. (۱۳۹۳). *درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی*. ترجمه‌ی مصطفی عابدینی‌فرد، تهران: نیلوفر.
- بی‌نظیر، نگین. (۱۳۹۹). «مفصل‌بندی بینش دوجویی در ساختار اسطوره‌ای رمان *سنباج‌ماهی عزیز*». *مطالعات ادبیات کودک*، سال ۱۱، شماره‌ی ۱، صص ۲۸-۵۳.
- پورعلی، حجت‌الله و همکاران. (۱۳۹۲). «خوانش رمان قاعده‌ی بازی فیروز زنوزی جلالی: برپایه‌ی نظریه‌ی آلوده‌انگاری ژولیا کریستوا». *مطالعات داستانی*، سال ۲، شماره‌ی ۲، صص ۲۶-۳۹.
- حسن‌زاده، فرهاد. (۱۳۹۲). *هستی*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- خوشکار، شادی. (۱۳۹۰). *روزنوشت‌های درخت ته کلاس*. تهران: شهر قلم.
- دوبووار، سیمون. (۱۳۸۵). *جنس دوم: حقایق و اسطوره‌ها*. ج ۱، ترجمه‌ی قاسم صنعوی، تهران: توس.
- _____ . *جنس دوم: تجربه‌ی عینی*. ج ۲، ترجمه‌ی قاسم صنعوی، تهران: توس.

دیندار، فریبا. (۱۳۹۵). *سنجاب ماهی عزیز؛ خدا یک‌شنبه‌ها و چهارشنبه‌ها را برای ماهی‌ها نیافریده است*. تهران: هوپا.

زرکلی، شهلا. (۱۳۹۳). *زنان، دشتان و جنون ماهیانه*. پژوهشی اسطوره‌شناختی و تاریخی درباره‌ی قاعدگی و نشانگان پیش از آن. تهران: چرخ.

زمانی، فاطمه. (۱۳۹۸). «تحلیل اسطوره‌ای بینامتنی رمان حیرانی براساس نظریه‌ی آلوده‌انگاری ژولیا کریستوا». *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی*، سال ۱۵، شماره‌ی ۵۴، صص ۱۱۶-۱۳۵.

سلیمی‌کوچی، ابراهیم؛ سکوت‌جهرمی، فاطمه. (۱۳۹۳). «کاربست نظریه‌ی آلوده‌انگاری کریستوا بر شعر دلم برای باغچه می‌سوزد فروغ فرخزاد». *جستارهای زبانی*، دوره‌ی ۵، شماره‌ی ۱۷، صص ۸۹-۱۰۶.

_____ (۱۳۹۴). «بررسی شخصیت‌های داستانی «اناربانو و پسرهایش» از منظر «تن بیگانه» کریستوا». *ادب پژوهی*، سال ۹، شماره‌ی ۳۱، صص ۱۱۷-۱۳۵.

علّامی، ذوالفقار؛ باباشاهی، فاطمه. (۱۳۹۶). «بررسی داستان سیاوش براساس نظریه‌ی آلوده‌انگاری کریستوا». *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، شماره‌ی ۴۶، صص ۱-۲۶.

فریزر، جیمز جرج. (۱۳۹۶). *شاخه‌ی زرین؛ پژوهشی در جادو و دین*. ترجمه‌ی کاظم فیروزمند، تهران: آگاه.

کرس‌میر، کارولین. (۱۳۹۰). *فمنیسم و زیبایی‌شناسی؛ زن در تحلیل‌ها و دیدگاه‌های زیباشناسی*. ترجمه‌ی افشنگ مقصودی، تهران: گل‌آذین.

کریستوا، ژولیا و دانل-دیل‌ال. مارکونو و اوا زیارک. (۱۳۸۹). *تن بیگانه*. ترجمه‌ی مهرداد پارسا، تهران: رخ‌داد نو.

_____ (۱۳۹۸). *فردیت اشتراکی*. ترجمه‌ی

مهرداد پارسا، تهران: روزبهان.

- کریگان، کیت. (۱۳۹۶). *جامعه‌شناسی بدن؛ نظریه‌های مدرن، پست‌مدرن و پساساختارگرایانه*. ترجمه‌ی محسن ناصری‌راد، تهران: نقش و نگار.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۹۳). *تجدد و تشخیص؛ جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*. ترجمه‌ی ناصر موفقیان، تهران: نی.
- لوبروتون، داوید. (۱۳۹۶). *جامعه‌شناسی بدن*. ترجمه‌ی ناصر فکوهی، تهران: ثالث.
- مک‌آفی، نوئل. (۱۳۹۸). *ژولیا کریستوا*. ترجمه‌ی مهرداد پارسا، تهران: مرکز.
- موسوی، منصوره. (۱۳۹۶). *زنانگی و بدن؛ نگاهی جامعه‌شناختی به بلوغ*. تهران: مروارید.
- ناکلین، لیندا. (۱۳۹۹). *بدن تکه‌تکه شده، قطعه به‌مثابه استعاره‌ای از مدرنیته*. ترجمه‌ی مجید اخگر، تهران: بیدگل.